

بررسی سده‌های چهارم و پنجم در گویش‌های فارسی

در مناطق مرکزی افغانستان مردمی زندگی می‌کنند که به هزاره موسوم هستند و حوزه اصلی سکونت آنها هزاره‌جات یا هزارستان نامیده می‌شود. مردم هزاره به لحاظ جمعیتی قریب یک چهارم نفوس افغانستان را تشکیل می‌دهند و گویش جاری در میان آنها گویشی از زبان فارسی است که به دلایل تاریخی مفردات زیادی از زبان‌های ترکی و مغولی را در خود جای داده است. درباره منشأ قومی آنها دو نظر متفاوت وجود دارد. گروهی از محققین هزاره‌ها را به مغول‌ها منتسب می‌کنند و آنها را باقی مانده لشکریان مغول می‌دانند اما تعدادی از پژوهشگران با این نظر موافق نبوده و این قوم را از بومیان افغانستان محسوب می‌کنند. نگارنده این سطور بدون آنکه قصد داشته باشد در این بحث علمی وارد شود به این نکته اشاره می‌کند که اگر شق اول را بپذیریم ناگزیر باید به این نکته مهم اذعان کنیم که گویشی خاص از زبان فارسی، زبان اقوام مغول را در خود حل کرده و با تغییراتی جایگزین زبان این اقوام شده است.

این موضوع یکی دیگر از دلایل توانایی‌های زبان فارسی و نقش وحدت‌دهنده و فرهنگی آن در مرزهای شرقی جهان اسلام بوده است. بی‌تردید پژوهش در این زمینه بسیار ضروری است و می‌تواند همچنان مورد مناقشه علمی باشد. اما آنچه به لحاظ زبان فارسی اهمیت دارد این است که هزاره‌ها بخشی از فارسی‌زبانان را تشکیل می‌دهند و گویش آنها به گفته یکی از پژوهشگران همزبان افغانی ما، نجیب مایل

هروی، در کنار دو گویش کابلی و خراسانی یکی از سه گویش اصلی فارسی‌زبانان افغانستان را تشکیل می‌دهد^۱ و به دلیل آنکه مردم هزاره عمدتاً در مناطق مرکزی افغانستان به سر می‌برده‌اند و کمتر با دنیای خارج امتزاج داشته‌اند، گویش آنها نیز نسبت به گویش‌های کابلی و خراسانی کمتر مورد تغییر قرار گرفته است. از این رو بسیاری از واژه‌های قدیمی فارسی دری را به سادگی می‌توان در این گویش ردیابی کرد. نجیب مایل هروی در این باره می‌گوید: «گونه فارسی هزاره‌ای از اصیل‌ترین و کهن‌ترین خصیصه‌های مربوط به زبان فارسی برخوردار است به طوری که خصیصه‌های معمول در گونه‌های زبان فارسی سده‌های چهارم و پنجم در این گونه رواج تام دارد.»^۲

با تورق گذرای کتاب **امثال و حکم مردم هزاره** می‌توان نمونه‌های زیادی را در تأیید گفته‌های این پژوهشگر نشان داد. با بررسی این کتاب که حاصل پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای یکی از پژوهشگران فرهنگ عامه افغانستان بوده و دربرگیرنده امثال، اصطلاحات و تعابیر مثل گونه گویش هزارگی است، بیش از هر چیز می‌توان به عمق وحدت فرهنگی مردم فارسی‌زبان و ایرانی‌تبار با هم پی برد. ذکر این نکته ضروری است که اگر چه این کتاب مقدم بر سایر عرصه‌ها، پژوهشی در ادبیات شفاهی محسوب می‌شود اما می‌تواند از زاویه گویش‌شناسی زبان فارسی و تاریخ تطورات این زبان نیز مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. نگارنده در سطور زیر طی بندهای مختلف ملاحظاتی را صرفاً از



متفاوت و با توجیہات مختلف بر خورد گزینشی با عناصر و اجزای فرهنگ عامه می شود، چنین موضوعی اهمیت درخور دارد. همان گونه که در نوشته ای دیگر^۳ تأکید کرده بودم در کشور ما هم از سوی متولیان نشر و هم از سوی برخی پژوهشگران «مصلحت»هایی غیر از مصلحت ادبیات شفاهی در امر چاپ و نشر دخالت داده می شود و همین موضوع باعث شده است که بخش های مهمی از عناصر فرهنگی ما با پدید آمدن حذف روبه رو شوند.

ما با این روش، پژوهشگران و تحلیلگران فرهنگی جامعه را، به ویژه آنها که در آینده قصد این کار را داشته باشند، از دسترسی به مواد پژوهشی محروم می کنیم. اما همان گونه که مؤلف نکته سنج کتاب **امثال و حکم مردم هزاره** می گوید «این نکته را نباید از نظر دور داشت که آنچه در کتابت مستهجن به نظر می آید، عندالذلفظ و در نزد گویندگان آن به هیچ وجه استهجان ندارد. گوینده عامی از به کار بردن آن مفهوم کتابی قصد می کند بلون اینکه به عبارت رکیک آن توجه داشته باشد. در واقع اصطلاحات و مثل هایی که ما حکم به قباحتش می کنیم در نزد صاحبانشان هیچ قباحتی ندارند. این یک واقعیتی است که بخشی از فرهنگ مردم را همین مواردی که به نظر قبیح می آیند تشکیل می دهند.»^۴

ذکر این نکته ضروری است که برخورد حذفی و گزینشی در ثبت عناصر و مواد فرهنگی در تاریخ ادبیات ما به شیوه ای که امروز اعمال می شود مسبوق به سابقه نبوده است. این موضوع طی دهه های اخیر و

زاویه ادبیات شفاهی بر این کتاب ایراد کرده است. در این ملاحظات ابتدا به مزیت های کتاب و سپس به برخی کاستی ها و نارسایی های آن اشاره شده است.

۱- اولین نکته با اهمیت درباره کتاب حاضر این است که با روشی علمی تهیه و تدوین شده است. همان گونه که مؤلف گفته است و از سطور مختلف کتاب هم می توان به آن پی برد، بخش اصلی کتاب از طریق فعالیت میدانی و مراجعه مستقیم به مردمی که با گویش هزارگی سخن می گویند تهیه شده است.

مؤلف، امثال را به همان صورتی که ضبط کرده است، یعنی با زبان گفتار، به ثبت رسانده است. علاوه بر این وی در پای بندی خود به این روش علمی از «گزینش های اخلاقی» مواد گردآوری شده دوری کرده و در این باره نیز با امانت داری به ثبت این مواد پرداخته است. تأکید روی این نکته شاید در سایر کشورها، از جمله کشورهای هم زبان ما - افغانستان و تاجیکستان - بلاموضوع باشد. اما در کشور ما که متأسفانه به دلایل

به طور مشخص از ابتدای قرن حاضر شمسی در جامعه ما باب شده است. در ادبیات کلاسیک ما نمونه‌های بسیاری می‌توان ذکر کرد که فارغ از تفکر مزبور تدوین شده‌اند. **مثنوی مولانا، کلیات عبید زاکانی، لطایف الطوائف مولانا فخرالدین علی صفی و بدایع الوقایع واصفی** هروی تنها نمونه‌های معدودی از این دسته آثار هستند.

یکی دیگر از وجوه مثبت کتاب وجود فهرست راهنما از لغات و واژه‌های مثل‌ها است که در انتهای کتاب و به عنوان «نمایه واژگان اصلی امثال» آمده است. امثال کتاب بر اساس حروف الفبا تبویب شده‌اند و این نمایه دست‌یابی به امثال معین جوینده فرضی را سهل الوصول می‌کند. علاوه بر این واژه‌های هر مثل با دقت اعراب‌گذاری شده که این موضوع باعث قرائت آسان‌تر آنها می‌شود. ضمن آنکه مؤلف با استفاده از الفبای آوانگاری مجموع مثل را نیز آوانگاری کرده است.

۲- اکثریت قابل توجهی از این امثال در زبان فارسی رایج در ایران نیز وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- از کیسه خلیفه مو بخشه:

از کیسه خلیفه می‌بخشد

- او از سر تیر شود

آب از سر گذشته است

- بادآورده ز باد مویر:

بادآورده را باد می‌برد

- دوز نابلد دکاد در میبه:

دزد نابلد (ناشی) به کاهدان می‌زند

- دوز نگریخته پادشاهی:

دزد نگرفته پادشاه است

- سر بی صاحب کل موکونه:

سر بی صاحب می‌تراشد

- مار از پدینه بدشی میبه:

پدینه پیش و از شی سو وز موکونه

مار از پونه بدش میاد

دم سوراخش سبز می‌شه

برخی دیگر از امثال نیز با اندک تفاوتی در زبان ما موجودند:

- ای گز و ای مید

(این گز و این میدان)

- با ارباب بساز د‌اعیل بتاز

(با ارباب بساز در قریه بتاز)

- د‌مرگ بگیر تا د‌ درد راضی شو

(به مرگ بگیر تا به درد راضی شود)

آتش رای خود ر‌ واز موکونه

(آتش راه خود را باز می‌کند)

- آش‌اگه از مردم‌ه شیکم از تویه

(آش اگر مال مردم است شکم که از خودت است)

همان‌گونه که مشخص است این امثال بدون کم و کاست یا با اندک تغییری در زبان ما ایرانیان نیز وجود دارد، با این تفاوت که با گویش خاص هزاری (یکی از گویش‌های فارسی) تلفظ شده‌اند. علاوه بر

مثال‌های فوق نمونه‌های دیگری نیز در کتاب وجود دارد که ممکن است در زبان معیار ما موجود نباشد اما در گویش‌های محلی ایران رایج هستند که در برخی از متون منتشر و ثبت شده‌اند.

۳- به رغم توضیحات فوق باید گفت که در این کتاب امثال ویژه‌ای وجود دارد که در زبان ما ایرانیان رایج نیست. برخی از این امثال بسیار زیبا، دلنشین و در عین حال حکیمانه هستند که به چند نمونه آن اشاره می‌کنم:

- از زور من رستم شدی

به جان من ستم شد

- از راه برو بی‌راه مرو

هر چند که راه بیچان بود

- گردن کج را شمشیر نمی‌برد

(در ضرورت تواضع به کار برده می‌شود)

- گاو اگر سیاه است شیرش سفید است

- پیش آدم کور، چه سرخ چه بور (مثل را وقتی به کار برند که بخواهند بی‌سوادی یا نفهمی کسی را در تشخیص خوب و بد بیان کنند)

همین موضوع پژوهش‌های بیشتر و گسترده‌تر را در گونه‌های مختلف فارسی ضروری می‌سازد. زنده یاد سعیدی سیرجانی در مقدمه

ارزشمند خود بر کتاب **یادداشت‌ها اثر صدرالدین عینی**، هم‌زبان تاجیک ما، دربارهٔ تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی به همین ضرورت اشاره کرده و می‌نویسد: «مادام که متون معتبر و آثار نویسندگان و سرایندگان

فارسی زبان در خارج از محدودهٔ جغرافیایی امروزی ایران مورد بررسی دقیق قرار نگرفته و لغات و ترکیبات و تعبیّرات متناول در آنها استخراج نشده باشد، تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی... چیزی است از مقولهٔ همان شیر بی‌یال و دم و اشکم کس ندیدهٔ خدا نیافریده‌ای که پهلوان

نازک مزاج قزوینی به تصویرش دل خوش کرده بود.»^۵

بی‌تردید این موضوع در ارتباط با ژانرهای مختلف ادبیات شفاهی نیز مصداق دارد.

۴- به درستی گفته شده است که مولفه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی بر فرهنگ جوامع و از جمله تشکیل و آفرینش امثال تأثیر بلاواسطه دارند. معیشت مردم هزاره مبتنی بر کشاورزی و دامداری

است. بازتاب این نوع معیشت در امثال کتاب به روشنی قابل پیگیری است. کمتر صفحه‌ای را می‌توان باز کرد و با یکی از واژه‌های اسب، شتر،

گوسفند، گندم، جو، آسیاب، آب، خرمن و کلمات مشابه برخورد نکرد. برای نگارنده این سطور این نکته جالب بود که در این کتاب پانصد

و پنجاه صفحه‌ای واژه‌های **بقال** و **معامله** یک بار و **بازار** دو بار به کار رفته است. از واژه‌هایی مانند **خرما** و **نخل** نیز مطلق نمی‌توان نشانی یافت.

۵- در این کتاب برخلاف اسم آن، بسیاری از تعابیر و اصطلاحات زبان گفتاری ضبط شده است که در ردیف مثل قرار نمی‌گیرند. تعابیر و

واژه‌هایی مانند **چشم سفید**، **چشم تنگی**، **چشم پر**، **چشم به راه**، **دندان جویدن**، **بسم الله** و **لا حول گفتن** را باید جزو لغات زبان گفتاری محسوب کنیم که البته در زبان نوشتاری ما هم از گذشته رواج داشته‌اند.

صحیح‌تر آن است که واژه‌ها و تعابیری از این دست در کتاب‌هایی جداگانه آورده شوند تا تفاوت آنها از ژانر مثل مشخص شود.

مؤلف علاوه بر این واژه‌ها و تعابیر برخی از نفرین‌ها و دعا‌های رایج در زبان گفتار را در کتاب خود آورده است که این موارد حتی با تعریف او

از مثل ، تعبیرهای مثلی ، اصطلاحات مثل گونه و تشبیهات مثل گونه نیز منطبق نیست . در این باره می توان به موارد زیر اشاره کرد:

خدا مرگت دهد

خداى بالای سر شاهد است

خدا ترا خاموش کند

۶- برخی از شعرهایی که مؤلف به عنوان شاهد مثال و تبیین تعدادی از مثل ها آورده است بی ارتباط با مثل بوده و مترادف با آن نیستند . نمونه های زیر از آن جمله هستند:

الف: ذیل مَثَل «کنار زنش هر کس مرد است» این شعرها را آورده است: مرد صورت پرست کس نبود

هوش او جز سوی هوس نبود

روز نیکی چو خوش بود با تو

چون بدی دید بد شود با تو

ب: ذیل مَثَل «بودم بودم حساب نیست شدم شدم می گویند حالا» ابتدا کاربرد آن را چنین توضیح می دهد «مثل را در نکوهش کسی به کار برند که حال نیکویی ندارد اما به گذشته خود فخر می فروشد» مؤلف پس از این توضیح اشعاری از مولوی ، فخرالدین اسعد گرگانی ، خیام و رودکی آورده که همه ناظر بر غنیمت شمردن دم است .

یک دم نقد را غنیمت می دان

از رفته میندیش و از آینده مپرس

(خیام)

علاوه بر این برخی از امثال و تعابیر یا اشتباه معنی شده اند یا آنکه تبیین آنها با دقت و باریک بینی همراه نیستند . فی المثل درباره «پایم پیش نمی رود» نوشته است: «چون بخواهند تمایل خود را از رفتن ابراز کنند این تعبیر را به کار برند» که اگر اشتباه چایی نباشد تفسیر دقیقی از آن نیست .

۷- در ذیل برخی از اشعار و ابیات مشهور که به عنوان شاهد مثال ذکر شده اند به جای نام شاعر علامت سؤال گذاشته شده یعنی اینکه شاعر آن ناشناخته است . در مواردی هم نام شاعر اشتباه ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

ملک او از طعنه خصمان

بجا گردد پلید

(امیر معزی)

نشاط جوانی ز پیران مجو

که آب روان باز ناید بجو

(سعدی)

دانی که چه گفت زال با رستم گرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

(سعدی)

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

(ناصر خسرو)

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

(مولوی)

هر که ناموخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

(رودکی)

۸- مؤلف در مقدمه کتاب زیر عنوان «روش و ترتیب این کتاب»

به یکی از اصول علمی و دقیق در فرهنگ نویسی اشاره کرده و می نویسد: «مثل هایی که مفهوم واحدی دارند و شرح و توضیح آنها یکی است ، جهت رعایت اختصار فقط به توضیح یکی از آنها اکتفا شده و بقیه به مثل قبل ارجاع داده شده است» . به رغم چنین توضیح روشنی متأسفانه در مواردی بسیار این اصل در کتاب رعایت نشده است که تنها به چند مورد آن اشاره می شود:

او از دریا مو بخشه (ص ۵۰)

از دریا اومو بخشه (ص ۹۳)

از پوز سگ دریا نجس نمی شود (ص ۸۸)

به آب خوردن سگ دریا نجس نمی شود (ص ۲۸۴)

زن ناقص العقل است (ص ۳۵۷)

عقل زن ناقص است (ص ۴۰۲)

با ارباب بساز به قریه بتاز (ص ۱۴۳)

با ارباب بساز به ده بتاز (ص ۴۰۹)

خانه نشستن بی بی از بی چادری است (ص ۲۴۵)

صوفی گری از دست نارسی است (ص ۳۹۵)

جامه با صلا نه تنگ می شود نه کوتاه (ص ۲۱۳)

جایی که صلابه بلا نبیه (ص ۲۱۵)

سلامتی پادشاهی است (ص ۲۱۳)

جان خوش جهان خوش (ص ۲۲۱)

دنیا دایم به یک قرار نیست (ص ۳۱۶)

دنیا هزار گونه گردش دارد (ص ۳۲۰)

دنیا به کس بقا نکرد (ص ۳۱۷)

دنیا دو روزه (ص ۳۱۷)

خوی بد نیک نشود (ص ۲۷۳)

خویی که از شیر در آیه از مرگ بر آیه (ص ۲۷۳)

متأسفانه از این گونه موارد در صفحات مختلف کتاب به چشم می خورد و در اکثر قریب به اتفاق آنها توضیحات و حتی جمله بندی ها کاملاً مشابه و یکسان هستند .

آنچه به عنوان نکات قابل انتقاد درباره این کتاب طرح شد به هیچ وجه ارزش های آن را نمی کند و صرفاً با هدف اصلاح کتاب در چاپ های آتی و رفع کاستی های آن بوده است . بنا به دلایلی که در بندهای ابتدایی ملاحظات خود آورده ام امثال و حکم مردم هزاره از کتاب های جدی و قابل اعتنا در زمینه ادبیات شفاهی مردم فارسی زبان است .

پانویست ها:

۱- مایل هروی ، نجیب ، سایه به سایه ، نشر گفتار ، ص ۱۲۸ .

۲- همان ، ص ۱۲۸ .

۳- کتاب ماه ادبیات و فلسفه شماره ۶۳ ، دی ماه ۱۳۸۱ ، مقاله «افسانه های گیلان» .

۴- امثال و حکم مردم هزاره ، ص ۲۳ .

۵- عینی ، صدرالدین ، یادداشت ها ، به کوشش سعیدی سیرجانی انتشارات آگاه ، ۱۳۶۲ ،

ص سی و شش .

